

گفت و گو با سرهنگ خلبان حافظی هم دوره سر لشکر دوران

آن هم در عملیات های مختلف از جمله خیبر، والفجر شلمچه و... حضور داشتم. خلبان بوئینگ ۷۴۷ بودم تا سال ۷۰ که بازنشسته شدم هم پرواز می کردم بعد از مدتی علائم موج انفجار خود را نشان داد، سردرد های شدید گرفتم و دندان هایم درد می گرفت هنوز هم این سردرد ها ادامه دارد و سرم گیج می خورد، البته تعدادی ترکش در بدنم (روی کمرم) باقی مانده که هنوز بیرون نیاورده ام. از او می پرسیم شما که خلبان بودید می توانستید اوایل انقلاب یا همان اوایل که جنگ شروع شد از ایران بروید چرا نرفتید؟ که همان طور آرام می گوید: ایران را دوست داشتم، نمی خواستم به کشورم خیانت کنم، اگر دوباره جنگ شود باز هم برای دفاع از وطنم و دفاع از ناموس می روم چون دفاع از کشور وظیفه است. از خانواده و همسرش سوال می کنم و این که چرا به این بیمارستان آمده است که می گوید: همسرم دبیر بود و الان بازنشسته شده، ۴ فرزند نیز دارم که همه آن ها فوق لیسانس دارند...



۱۵-۱۰ روز می روم بیرون اما وقتی حالم خیلی خراب می شود در این بیمارستان بستری می شوم تا حالم بهتر شود، بچه ها هم پنجشنبه و جمعه به ملاقاتم می آیند. همزمان دیروز و هم اتاقی های امروز می گویند سرهنگ خیلی کم حرف است، او می گوید: مشکلی ندارم فقط در منزل با کسی صحبت نمی کنم و بیشتر در حال فکر کردن هستم... از سرهنگ حافظی سوال می کنم و به سکوتش فکر می کنم. سکوتی که سرشار از فریاد است و گاه فریادهایی که طعم تلخ رابه حروف ترجمه می کند.

روی تخت اش در گوشه ای از بخش یک بستری نشسته است، همه ساکنان اعصاب و روان جنت آرامش در چهره شان موج می زند ولی او آرامشی وصف ناشدنی دارد، دیگر دوستان اش هم می گویند او از بقیه آرام تر است او از کهنه سربازانی است که سوار بر پرنده های آهنی شده و از آسمان بیکران ایران حفاظت کرده است اما سرانجام پس از سال ها خدمت او فرودی اضطرابی در باغ جنت محل بستری همزمان جانباز اعصاب و روان اش دارد.

سرهنگ خلبان منوچهر حافظی متولد ۱۳۳۴ در شهر کازرون به دنیا آمد و قبل از انقلاب به نیروی هوایی پیوست، هوش و نبوغ او باعث شد تا سال ۱۳۴۶ به همراه گروهی از ایرانیان برای آموزش دوره های خلبانی به آمریکا اعزام شود و دوره های مختلف خلبانی را طی ۴ سال در کالیفرنیا به همراه سرلشکر خلبان شهید عباس دوران با موفقیت پشت سر گذاشت، سرهنگ حافظی هم در خیل پرسنل نیروی هوایی به انقلاب پیوست. او می گوید: با عباس دوران، خسروی و... هم دوره بودیم سال ۴۶ برای

آموزش دوره خلبانی به کالیفرنیا ای آمریکا اعزام شدیم و پس از دوره ۴ ساله به کشور برگشتیم، سال ۵۴ که سروان بودم هواپیمای اف ۱۴ را از زیر پل اهواز عبور دادم و یک میلیون تومان هدیه گرفتم. در دوران انقلاب همراه با دیگر خلبانان نیروی هوایی به انقلاب پیوستیم چون امام را خیلی دوست داشتیم. با آغاز جنگ تحصیلی به مناطق جنگی رفتیم و خلبان بودم تا این که در سال ۶۲ وقتی در عملیاتی رادار سکوی نفتی کرکوک رازده بودم و به طرف ایران در حرکت بودم توسط موشک دور برد رهگیری شدم و روی رود کارون هواپیمارازدند، قبل از انفجار "ایجت" کردم و با چتر روی یک قایق کوچک فرود آمدم و یک بالگرد نیروی هوایی به کمکم آمد... بعد از

فرود اضطرابی
خلبان
در باغ جنت

